

خبر

احتمال ۳۰ درصدی بروز عفونت در صورت سزارین اورژانسی

● ایسنا: عضو هیات علمی دانشگاه علوم‌پزشکی تهران اظهار کرد: اگر سزارین اورژانسی باشد احتمال ۳۰ درصد برای ابتلا به عفونت بعد از زایمان وجود دارد. ولی اگر سزارین انتخابی باشد طبق آمار حدود هفت درصد تا زیر ۱۰ درصد، ایجاد عفونت رحمی محتمل است.
ریحانه بیرجانی، متخصص زنان در برابره حاملگی‌های پرخطر گفت: تب در عرض ۲۴ ساعت اول بعد از عمل جراحی سزارین نشان‌دهنده‌ترین نیست. وی ضمن بیان اینکه شایع‌ترین عامل مساعدکننده عفونت بعد از زایمان عمل جراحی سزارین است، خاطرنشان کرد: مادرانی که سزارین می‌کنند نسبت به مادرانی که به‌طور طبیعی زایمان می‌کنند احتمال ابتلا به عفونت پس از زایمانشان بیشتر است و به همین علت برای این افراد در حین انجام عمل سزارین باید آنتی‌بیوتیک برای پیشگیری از عفونت بعد از زایمان داده شود.

معاون آموزشی وزارت بهداشت:

عکس برداری از اجساد ممنوع شد

● فارس: در پی انتشار تصاویری از «سلفی»‌های دانشجویان در اتاق‌های تشریح، معاون آموزشی وزارت بهداشت، کلیه دانشگاه‌های علوم‌پزشکی کشور را ملزم به نهاده‌سازی اخلاق حرفه‌ای و حفظ کرامت اجساد در آموزش‌های بالینی کرد.
وی هرگونه عکس‌برداری و فیلم‌برداری از اجساد اعم از اجسادی که در درس یادشده استفاده می‌شوند و نیز اجساد بیماران فوت‌شده توسط دانشجویان، کارکنان و استادان در محیط‌های آموزشی بالینی و غیربالینی (پایه) را مطلقاً ممنوع اعلام کرد و گفت: در مواردی که تصویربرداری جنبه آموزشی دارد، با مجوز مدیر گروه و به‌نحوی که به هیچ عنوان هویت فرد قابل‌شناسایی نباشد، می‌توان نسبت به تصویربرداری اقدام کرد که در این مورد انتشار تصاویر مورد نظر فقط توسط دانشگاه مجاز بوده و استفاده از آنها تنها به موارد آموزشی محدود خواهد بود و این تصاویر به‌هیچ‌وجه نباید در شبکه‌های اجتماعی، اینترنتی، تلفنی، خبری، سایت‌های اینترنتی شخصی و مانند آن منتشر شود.
لاریجانی با تأکید بر احترام و تکریم اجساد توسط استادان دانشگاه‌ها و نهاده‌سازی این امر در بین دانشجویان، اطلاع‌رسانی در این زمینه از طریق نصب تابلوها و راهنماهای مناسب در محل سالن‌های تشریح و سایر اماکن مربوطه را ضروری برشمرد و گفت: لازم است پس از دادن آگاهی‌ها و هشدارهای مناسب، درصورت مشاهده هرگونه تخلف از این استانداردها، تنبیهات مناسب با این‌گونه رفتارهای خلاف شئون دانشگاهی و دانشجویی از طریق ساختارهای مربوطه به‌ویژه کمیته‌های انضباطی دانشجویان به عمل آید.

اجرای الگوی جدید خصوصی سازی اتوبوس‌رانی پایتخت

● مهر: مدیرعامل شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران، از اجرای الگوی جدید خصوصی‌سازی ناوگان اتوبوس‌رانی خبر داد و گفت: مکانیسم اجرایی این الگو، پرداخت دستمزد براساس میزان پیمایش است.
پیمان سندیجی بیان کرد این ساختار جدید در خدمات اتوبوس‌رانی پیش‌بینی شده تا اشکالات مدل قدیمی خصوصی سازی برطرف شود.

ادامه از صفحه ۱۶

اعتراف

قبل از آنکه در اروپا چرخي بچرخد و بخار کارخانه‌ای از دودکش‌ها بلند شود یا قانون کاری وضع شود، روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی عادات مردم را تغییر دادند. آنان شخصیت ملی ملت خود را برای یکدیگر فاش کردند. به اشتباهات‌شان در طول زندگی اعتراف کردند. خود را آن‌گونه که بودند و همان‌گونه که می‌اندیشیدند، نشان دادند. از آنچه هستند و آنچه کردند، خجالت کشیدند و برای آنچه می‌خواستند، قدم برداشتند. حرمت نفس را ارج نهادند. فضای اجتماعی جامعه را با موضعی که نسبت به صراحت بیان و صراحت رفتار خویش داشتند، باز کردند و امنیت فرد را در قبال اقرار به آنچه هست، تأمین کردند. کار را مقدس شمردند و سعادت دنیوی و اخروی را در پیشرفت و توسعه بشری دانستند. خودافشاری را پیشه خود کردند، زیرا نفس خویش را در مقابل پروردگار و جامعه سبکار و آسوده می‌خواستند. در جامعه ایرانی کم هستند افرادی که تازبانه شمات و انتقاد را بر گرده نفس خویش زند تا دیگران نیز آنان را الگو قرار دهند و چنین رفتاری را پیشه خود کنند. نسب نوعی اخلاق انسانی هم‌سو با تجدد، در چارچوب یک جامعه مردود و سرشار از فریب و عجب به هنر ابهام، بسیار سخت و طاق‌فرسا می‌نماید. جامعه ایرانی جامعه‌ای هنرمند در عرصه آرایه‌های ادبی است؛ آرایه‌هایی از جمله ابهام، کنایه و استعاره و رفتار و گفتار. جامعه‌ای است که در آن به سوسه سخن‌گفتن مقبول‌تر است تا به تعقل و دغدغه. مسئولیت‌پذیری، خطا را بر دوش دیگری انداختن، دشمن‌تراشی و بز بلاگردان آتش‌زدن، از عادات شخصیت اجتماعی جامعه ایرانی است که باید به آن معترف بود و این گام اول به‌سوی تجدد تلقی می‌شود.

ایریاس فرانسوی، این هفته «لوران فابیوس» را مقابل فرش‌های قرمز فرودگاه مهرآباد، به زمین می‌نشاند. تشریفات ریاست‌جمهوری در ایران به احتمال زیاد برای اولین وزیر امورخارجه‌ای که پس از توافق هسته‌ای وارد خاک ایران می‌شود، سنگ‌تمام خواهد گذاشت. رسانه‌های دولت از اهمیت دیپلماسی سخن خواهند گفت و بازرگانان ایرانی و فرانسوی نیز، نقشه‌های خود را برای بهبود روابط یکی رو خواهند کرد. اما سوروسات این استقبال در میان دولتی‌ها خیلی دیرتر از مخالفان دولت پهن شده. مخالفان دولت از هفته گذشته با انتشار اخبار، اسناد، گزارش‌ها و مصاحبه‌هایی او را «عامل ورود ایزد به ایران»، «قاتل بیماران هموفیلی» و... خوانده‌اند و ورود وزیر خارجه فرانسه به ایران را زمینه‌ساز پایمال‌شدن حقوق بیمارانی می‌دانند که در سال‌های جنگ ایران و عراق، با خون‌های وارداتی از کشور فرانسه و دریافت آنها، از چاله به چاه افتادند و اسیر طاعون قرن یعنی ایدز شدند. اما سؤالی که حالا براساس موج رسانه‌ای مخالفان دولت مطرح شده این است، فابیوس، وزیر امورخارجه کنونی فرانسه، خود به‌عنوان شخصیتی حقیقی در بحث انتقال ویروس ایدز به ایران نقش داشته است و یا به‌عنوان شخصیت حقوقی (نمایندگی دولت فرانسه)؟

مسئولان ایرانی زودتر از بیماران از خون‌های آلوده باخبر شدند

در سال‌های اخیر، به هر مناسبتی که به تاریخچه ورود ایدز به ایران اشاره می‌شود، این جمله برای مخاطبان ارائه می‌شود: «اولین مورد شناسایی‌شده بیماری ایدز در ایران پس‌شش‌ساله‌ای بوده که از طریق مصرف فرآورده‌های خونی به این ویروس آلوده شده است». این جمله دیگر بخشی از تاریخچه ایدز در ایران و نشانی واضح از یک فاجعه برای جامعه هموفیلی ایران است. از اولین روزهایی که مسئولان ایرانی از فاجعه واردات فرآورده‌های خونی آلوده مطلع شدند، به‌خوبی می‌دانستند شرکت فرانسوی مریو مسبب این فاجعه غیرانسانی است. بررسی‌های «شرق» نشان می‌دهد، براساس یکی از مستندات موجود برخی مسئولان وقت سازمان انتقال خون ایران (در سال ۱۳۶۶) در سال ۱۳۷۶ مطالبی گفته‌اند که اولاً حاکی از ملاقات مستقیم ایشان با اولین مورد ابتلای به ایدز

جامعه

گزارش «شرق» از نقش آفرینی یابی‌گانهی وزیر امور خارجه فرانسه در پرونده خون‌های آلوده

روایت یک اتهام

محمدحسین نجاتی



به‌همراه والدینش است و ثایا ذکر کرده‌اند که همان شب موضوع را به اطلاع مقامات عالی‌رتبه کشور رسانده‌اند و حتی گفته‌اند هموفیلی‌ها از دریافت فرآورده آلوده هنوز چیزی نمی‌دانند. پس از آن در جلسات علنی دادگاه‌های کیفری که مستندات آن هنوز در آرشیو روزنامه‌ها وجود دارد، عدم اطلاع‌رسانی به‌موقع به بیماران یکی از محورهای مورد اعتراض آلوده‌شدگان و خانواده‌های جان‌باختگان بود. تاجایی‌که این عدم اطلاع‌رسانی به موقع منجر به آلودگی زنان و فرزندان بیماران هموفیلی شد. بعدها و در سال ۱۳۸۵ پس از قطعیت حکم حقوقی، خانواده‌ها مبالغی را به‌عنوان غرامت از دولت دریافت کردند.

شرکت فرانسوی چه برخوردی نسبت به تخلف خود داشت؟

علاوه‌براین، بررسی‌ها نشان می‌دهد، شرکتی‌که اقدام به ارسال خون‌های آلوده به ایران کرد، شرکتی با سهمای دولتی وزارت تأمین اجتماعی و وزارت درمان این کشور بود. شرکتی تحت عنوان مریو (به فرانسوی: Mérieux) که در خلال سال‌های جنگ ایران و عراق به صادرات خون‌های آلوده به ۱۰ کشور که در میان آنها آلمان، ایتالیا، ایران و عراق هم قرار داشتند برده برداشت، اما سه سال طول کشید تا در ایران این موضوع به طور رسمی پیگیری شود و او سال ۱۳۷۶ در دستور کار مراجع قضائی قرار گرفت. به این ترتیب پرونده خون‌های آلوده تبدیل به طولانی‌ترین پرونده پزشکی تاریخ ایران شد که البته هنوز هم به سرانجام روشنی نرسیده است.

فابیوس مقصر بود یا دولت فرانسه؟

اما یکی از نکات ابهام‌برانگیز در این پرونده گناه‌کاربودن یا بی‌گناهی فابیوس است. در این بین بررسی‌های «شرق» نشان می‌دهد، لوموند رسانه معتبر فرانسوی سال‌ها قبل، پس از پایان دوره نخست‌وزیری فابیوس، گفت‌وگویی با ژان میشل داریوس وکیل نام‌اشنا و نزدیک‌ترین دوست فابیوس انجام داده بود. در این گفت‌وگو داریوس، روایت کمتر مطرح‌شده‌ای از این اتفاق داشت. او می‌گوید: «یادم می‌آید، در آن مقطع فابیوس بسیار ناراحت و ناامید بود، من وکیل هستم اما بهترین کمکی که در آن مقطع به فابیوس می‌توانستیم بکنیم، روحیه‌دادن و کمک‌های روانی بود. در آن سال‌ها و فردای فینال جام جهانی متوجه شدیم که فابیوس متهم شده است و فردا باید به دادگاه بروده». او در ادامه روایت خود می‌گوید: «پس از شنیدن این خبر، سیگاری را آتش زدم و فراموش کردم که سال‌های سال است سیگار را ترک کرده‌ام، خودم بیش از اندازه ترسیده بودم، اما به او دل‌داری می‌دادم و اعتقاد داشتم او بی‌گناه است». داریوس، بهترین دوست فابیوس، پس از آن از روزی روایت می‌کند که قرار بود، فابیوس به دادگاه برود: «به هم در کاخ ریاست‌جمهوری قدم می‌زدیم و فابیوس ناراحت بود و به او دل‌داری می‌دادم، پس از دادگاه مشخص شد که او در این اتفاق هیچ نقشی نداشته است». علاوه بر روایت داریوس، رسانه‌های فرانسوی در آرشیو خود نام سه متهم را در این پرونده مشخص کرده بودند، ژرژبو دوفوا به‌عنوان وزیر تأمین اجتماعی، لوران فابیوس به‌عنوان نخست‌وزیر و ادموند اروه به‌عنوان وزیر بهداشت در دولت فرانسو میتران. بررسی‌ها نشان می‌دهد، پس از برگزاری دادگاه، قاضی رای به بی‌گناهی فابیوس و دوفوا داد و ادموند اروه وزیر بهداشت در دولت فرانسو میتران، متهم به قتل غیرعمد شد، کسی‌که به نظر می‌رسد، مسئول اصلی عدم نظارت بر شرکت تحت مدیریت خود در زمینه ارسال خون‌های آلوده به چهار کشور آلمان، ایتالیا، ایران و عراق بود. تاکنون نقل قولی از فابیوس درباره این پرونده به صورت رسمی در رسانه‌های جهان نقل نشده، به جز نقل‌قول غیررسمی و تأییدشده‌ای از فابیوس که عنوان شده، فابیوس پس از خروج از دادگاه اعلام کرده بود: «خوشحالم که حقیقت رو شد».



شکارچی متخلف در حال حمل لاشه بز وحشی، عکس: Lewis

ادامه از صفحه ۱۶

سفره‌های خالی کوچه‌های بن‌بست

زری موسیقی

زری خانم می‌گوید یک زمانی خیابان برایم بسته می‌شد. جوان بودم، خیلی جوان، کو. حالایم را ببین، چی مانده از من. هیچی. خدا نگذرد از مصادرم... او هم بدبخت بود. بی‌سواد بود. من را شوهر داد به یک مرد ۴۰ساله. ۱۱ سالم بود. با یک مرد که جای باایلم بود ازدواج کردم. تپ‌تپ بچه آوردم. سه شکم پشت سر هم، شوهرم زود سقط شد مرد. آن سه تا بچه هم، همه‌شان مردند. نه تو کوچکی‌ها. نه، بزرگ بودند. داغشان را دیدم. اول دختر جوانم مرد. آرزوی ۱۸ سالم. تصادف کرد. در همین بیمارستان لقمان، بغل برادرش جان داد. پسر بزرگم ۳۵ سالش بود. حمیدرضا از غصه خواهرش سکنه کرد و مرد. پسر کوچکم هم تصادف کرد و از بین رفت. حمیدرضا که مرد دلم خوش بود، که بچهایم یتیم شده، ولی هنوز مادر دارد. خدا بزرگ است. می‌گذرد. سه سال نگذشت که زد و مادر بچه هم مرد. بچه را آوردم پیش خودم. چه آوردنی!!! چه جوری باید تأمینش می‌کردم. او را، خودم را. زد و افتاد زندان. به چه جرمی؟ قاچاق. می‌دانی حسرتم چیست؟ هیچ‌وقت، در این همه بازجویی‌ها، هیچ‌کس نپرسید چرا؟ همه پرسیدند چقدر، چه کسی...

همه با انگشت نشانم دادند. هیچ دستی به مهربانی به پشتم نشست که چرا. کسی کمکم نکرد. من گرگ نبودم. آدم‌ها مرا گرگ کردند. جامعه مرا گرگ می‌خواست. از زندان که آمدم نوهام دیگر مال من نبود. حامد را برده بودند بهزیستی. بچهام حالا ۱۸ سالش است. با مددکارش مدام در ارتباطم. برای خودش هم یک خط خریدم، با هم تلفنی حرف می‌زنیم. است. اما کجا. کجا بیاورمش؟ در این زیر پله؟ دوازده شکم زاییدم. چیزی از من نمانده. یک دندان هم به دهنم ندارم. حال و روزم را که می‌بینی. زندگی‌ام به سختی و هربوط که بشود... می‌گذرد. می‌فهمی که چه می‌گویم. فکر می‌کنی آسان است؟

شوهر اولم که مرد، شدم زن عارف ترکه. چه شوهری. شرخر و زورگیر بود. تمام فلاح می‌شناختندش. ۱۰ روز تمام من را زدید و زندانی‌ام کرد در خانه خودش تا مرا بگیرد. نمی‌خواستم از چاله در بیایم و بیفتم توی چاه. نمی‌خواستم زنش بشوم. تا راضی نشدم بهم دست نزد. پشت در اتاق خوابید و نشست تا به زور راضی‌ام کرد. چه رضایتی، خون به جگرم کرد. شکاک بود. در کوچه، یکسی، دو دفعه بیشتر می‌رفت می‌آمد، می‌گفت به‌خاطر تو بوده. یکی سوت می‌زد از زیر پنجره رد می‌شد، می‌گفت برای تو دار سوت می‌زند. بدبختم کرد. فقط می‌خواست بچه تو دامنم بگذارد. در دیوار را به‌همم می‌دوخت که مدام با حامله باشم یا بچه شیر بدهم. بچه تو بغلم خواب بود، نصف شب، یکهو می‌دیدم زیر گلویم دارد می‌سوزد. چشمم باز می‌کردم. می‌دیدم خدای من، چاقو گذاشته روی گردنم. زار می‌زدم که چه شده عارف. باز کی از کوچه رد شده؟ بابا ساعت سه صبح است. ولم کن. دست از سرم بردار. می‌گفت من بمیرم، زن کی می‌شوی. دیوانه بود. شکاک بود. اوایل انقلاب بستنش به گلوله. تمام روزنامه‌ها نوشتند، عارف شرور معروف فلاح کشته شد. چهارتا بچه ازش داشتم. لات‌ها و شرورهای محل جمع شدند که زن عارف ناموس ماست. نمی‌گذاریم آب تو دلش تکان بخورد. دروغ می‌گفتند پدرسگ‌ها. بچه‌هایم را برداشتم و گم‌وگور شدم. ولی پیشانی‌نوشته عارف را به‌قدر که چپ بنشیند، نشسته دیگر. سر از زندان و هزار ناگجآباد دیگر درمی‌آوری. معتاد می‌شوی. بدبخت می‌شوی. جوانی و عمر نازنینت برباد می‌شود. هیچی دیگر از شما نمی‌ماند.

بین زندگی‌ام را نگاه کن. می‌دانی چندسال زندان بودم. زندگی‌ام زیر صفر است. یک نرزمین زندگی می‌کنم. زیر یک راه‌پله. یک دست رخت‌خواب دارم. چقدرکنه لباس کهنه و یک تلویزیون قدیمی. حتی میز ندارم که تلویزیون را روی آن بگذارم. یخچال و گاز و پنکه و تخت و کمد که پیش‌کش. ماهی ۱۵۰ هزار تومان برای همین یک‌تکه جا اجاره می‌دهم. دو ماه است همین را هم نداشتم که بدهم.

سراغ بچه‌هایم نمی‌روم. دلم که خیلی تنگ بشود، می‌روم از دور نگاهشان می‌کنم. زن دارند، شوهر دارند. ولی آنها بدون من خوشبخت‌ترند. دلم نمی‌خواهد از عروس و داماد، با حتی بچه‌های خودم کنایه و سرزنش بشنوم. زندگی‌ام هر کندی که بوده، مال خودم بوده. از خودم مایه گذاشتم. از دیوار کسی هم بالا نرفتم. حالا روزگارم اینه، سبست دیگر، چه کنم. امروز اگر شما نبودید من را برید بیمارستان، تا حالا صد دفعه از تب مرده بودم. می‌مردم. راحت می‌شدم به خدا. برای کی مهم است مگر؟ بود و نبود من.